

يك توضیح ضروری در مورد یادداشتهایی از مطالعه “چه باید کرد”

سه شنبه بیست هشتم آبان ۱۳۸۷

جمعی از فعالین کارگری



انتشار خارجی پنج قسمت از یادداشتهایی که از مطالعه اثر مهم لنین تهیه کرده بودیم با عکس العمل عمدتاً مثبت مخاطبان وبلاگ ما و دیگر سایت های سیاسی و کارگری روبرو شد. ما در بخش اظهار نظر کاربران وبلاگ “جمعی از فعالین کارگری” و نیز در مقالات کوتاهی که سایت “سلام دمکرات” انتشار داد، با انتقادهای معینی نیز روبرو شدیم. در نوشته کنونی می خواهیم نکاتی را در مورد این یادداشتهای و هدف خود از انتشار خارجی آنها مطرح کنیم. در همین نوشته به برخی انتقادهای مطرح شده نیز می پردازیم.

این یادداشتهای در واقع مجموعه نکاتی است که در جریان مطالعه دستجمعی “چه باید کرد” جمعبندی کرده بودیم. ما مطالعه اثر لنین را با دیدی الگو بردارانه انجام ندادیم. نه فقط از “چه باید کرد” بلکه از سایر آثار مهم گذشته جنبش انقلابی طبقه کارگر جهانی نیز نباید الگو برداری کرد.

هدف ما از این مطالعه، تعمیق درک خود از پدیده اکونومیسم، مبانی ایدئولوژیک این پدیده و انعکاس آن در سیاست ها و شعارها و امور تشکیلاتی يك حزب کارگری بود. واضح است که رجوع ما به “چه باید کرد” چندان معصومانه نبود! یعنی ما با گرایشی آشکارا جانبدارانه و دیرینه سراغ لنین رفتیم. آنهم به سراغ نوشته ای که طی دهه های گذشته (و حتی در زمان خود لنین) مورد حمله جریانات رنگارنگ رفرمیست، اکونومیست و انحلال طلبان حزبی قرار گرفته است. به نظر ما “چه باید کرد”، جوهر و مبنای درک از حزب انقلابی و از رابطه میان عنصر آگاهی و جنبش خودبخودی را در خود دارد. از دید مخالفان “چه باید کرد”، این اثر را بازتاب می دهد و سر منشاء بوروکراتیسم بعدی در دوران سوسیالیسم جوهر و مبنای نخبه گرایی، اقتدار گرایی و دیکتاتورمنشی حزبی شوروی است. ما در مطالعات جنبی خود حتی به یادداشت کوتاهی از لنین در دوران جنگ جهانی اول (یعنی بیشتر از دهسال بعد از انتشار “چه باید کرد”) برخوردیم که صحبت از “ضرورت خم کردن چوب به سمت مخالف” از سوی خود به هنگام نوشتن “چه باید کرد”، در مواجهه با گرایش های رفرمیستی _ اکونومیستی و فرصت طلبانه می کند. اینکه منظور لنین از طرح این موضوع چه بوده، و این “خم کردن” را در چه زمینه ای مد نظر داشته، روشن نیست. ولی از نظر ما، مبنای و جوهر “چه باید کرد” کماکان باید در نگرش و عملکرد هر نیروی آگاه طبقه کارگر (خواه حزب، خواه تشکل پیشا _ حزبی) جاری باشد.

وجود اکونومیسم و رفرمیسم جان سخت در میان فعالان جنبش کارگری و چپ ایران، دلیل خوبی بود که به فکر انتشار خارجی “یادداشتهای” بیفتیم. می توان گفت که در جنبش کارگری و چپ ایران هیچگاه نگرش “چه باید کردی”

جدی گرفته نشده، یا به شکل عمیق درک نشده است. منظورمان به هیچ وجه این نیست که گویا تا به حال (یعنی تا همین امروز که ما به مطالعه این اثر نشستیم) هیچ نیرو و شخصی در جنبش ایران، تفکر لنینی نداشته و در این راستا نکوشیده است. ما داریم در مورد جریان غالب و مسلط طی سال های طولانی حیات این جنبش صحبت می کنیم. ما فکر می کنیم که در این زمینه، در میان نیروها و افرادی که خود را پیرو نگرش لنین می دانستند نیز نوسان وجود داشته است و بسیاری از ”چه باید کردی“ها به این نگرش پایبند نمانده اند. ما در بررسی تاریخچه جنبش چپ و کارگری در ایران به نکات جالبی در این زمینه بر می خوریم. مثلا در دوران فعالیت گسترده حزب توده در سال های ۳۲ - ۱۳۲۰ بخش کوچکی از کادرها که مخالف رهبری رفرمیست حزب بودند و به ایجاد هسته های اولیه برای ایجاد حزب لنینی در دل حزب توده (به مثابه يك جبهه دمکراتیک - ضد امپریالیستی) اعتقاد داشتند، از سوی رهبری مورد بهتان قرار گرفته، به اتهام خرابکاری و تحریک به افراد کشانده شدند. یعنی جریان رفرمیستی مسلط بر جنبش کارگری در آن دوران، خط و نگرش ”چه باید کردی“ را سرکوب کرد؛ و چوب این مساله را بیش از هر کس طبقه کارگر در ایران خورد. این هم جالب است که در کتابی که اخیرا تحت عنوان ”يك قرن مبارزه طبقاتی در ایران“ (به قلم محمد حسین) انتشار یافته، در بررسی تاریخچه حزب توده در آن دوران، هیچ اشاره ای به این وجه مهم و تعیین کننده در مبارزات طبقاتی (و درون حزبی) نشده است. این بی توجهی به عنصر آگاهی که در واقع معنایی جز نادیده گرفتن ضرورت حزب پیشاهنگ در سازماندهی و رهبری انقلاب اجتماعی ندارد، بازتاب گرایش و تفکر مسلط بر بخش بزرگی از فعالان جنبش کارگری در حال حاضر است. با چنین دیدگاهی، همه موضع گیری ها در مورد رفرمیست بودن رهبری حزب توده در آن سال ها، به يك ناسزای توخالی تبدیل می شود.

نکته روشنگر دیگری که هنگام مطالعه ”چه باید کرد“ به آن برخوردیم، تاثیر سرکوب پلیسی نیروهای انقلابی در شکل دهی شرایط ذهنی رفرمیستی و پایین آمدن سطح توقعات در میان مبارزان است. ما این را به عینه در تجربه شکست خونین انقلاب ۵۷ دیده ایم. به همین ترتیب، لنین به تشریح شرایطی می پردازد که عمده شدن يك گرایش یا نیروی مخالف از نظر دستگاه حاکمه عملا باعث می شود که میدان مانور معینی برای گرایش ها و نیروهای مخالف دیگر به وجود بیاید. این نکته را که لنین در مورد پدیده ”مارکسیسم علنی“ در روسیه مطرح می کند، به نوعی در تجربه مبارزه طبقاتی در ایران نیز مشاهده شده است. یکی از انتقادات به ”یادداشتها“ در همین زمینه یعنی ”مارکسیسم علنی“ است. ما به مقایسه دوره آغازین ”دوم خرداد“ در ایران با اوضاع روسیه تزاری در آستانه قرن بیستم (آنگونه که لنین تصویر می کند) پرداخته بودیم؛ تنها از این نظر که به سر بلند کردن گروهی از روشنفکران چپ ایران که در فضای بعد از ”دوم خرداد“ به انتشار آثار مارکسیستی و شبه مارکسیستی پرداختند (و برخی از آنان هنوز هم در سطحی بسیار محدودتر و کنترل شده تر به این کار ادامه می دهند) اشاره کنیم. لنین در ”چه باید کرد“ از امکان ائتلاف با مارکسیستهای علنی صحبت می کند و اینکه سوسیال دمکرات های انقلابی به خاطر قدرت خط خود و پشتوانه طبقاتی خود از چنین نزدیک شدنی به مارکسیست های لیبرال یا علنی نمی ترسند. ما بدون الگوبرداری نعل به نعل از این بحث لنین می خواستیم به موقعیت طبقاتی چنین پدیده ای در ایران امروز و فضای فکری معینی که میان روشنفکران و مشخصا در دانشگاه ها ایجاد کرده، اشاره کنیم. بحث ما این بود و هست که چنین فضای فکری ای فقط يك جنبه ندارد. یعنی در همان حال که برداشت رفرمیستی، غیر انقلابی و یا صرفا آکادمیک از مارکسیسم را اشاعه می

دهد؛ باعث تبلیغ مارکس و مارکسیسم و تشویق مطالعه آثار کلاسیک نیز می شود. موضع گیری یا ناسزا گفتن به فرمیسم و سازشکاری (و توهم پراکنی های دوم خردادی) این دسته از روشنفکران جامعه، نباید تاثیر مثبت فعالیت آکادمیک – فرهنگی آنان را بپوشاند. ما مطمئنیم که اگر ناقدان ”یادداشتها“، کلاه خود را در این زمینه قاضی کنند می بینند که حتی خودشان هم از شنیدن خبر انتشار ”کاپیتال“ و امثالهم به وجد می آیند و اینجا و آنجا سراغش را می گیرند. نکته دیگری از ”یادداشتها“ که انتقاداتی را برانگیخت به آنچه لنین در عبارت ”رفتن بین تمام اهالی“ بیان کرده، مربوط می شود. به نظر ما، این وظیفه دقیقا به مفهوم و روش رهبری طبقه کارگر بر انقلاب اجتماعی گره خورده است. نه فقط نیروهای انقلابی و آگاه طبقه کارگر، بلکه نیروهای پیشاهنگ سایر طبقات اجتماعی نیز برای کوبیدن مهر خود بر تحولات اجتماعی و جهت دادن به حرکت مردم، آنگونه که منافع طبقاتی خودشان تامین شود، به میان تمام اهالی می روند. از نظر لنین، این کار به دو معنی است: یکم، تبلیغ و ترویج اهداف انقلاب اجتماعی تحت رهبری طبقه کارگر و برنامه های کوتاه مدت و درازمدت پیشاهنگ طبقه کارگر (در مورد قشرها و طبقات مختلف) در سراسر جامعه. دوم، افشاگری از همه بهره کشی ها و ستم هایی که بر همه قشرها و طبقات مردم روا می شود و پشتیبانی (به اشکال و درجات مختلف، و مشروط و نامشروط) از مقاومت و اعتراض و مبارزه همه آنها در برابر نظام و دولت طبقاتی حاکم. این دو کار، امروز و فردا ندارد. ضعیف یا محدود بودن يك نیروی انقلابی بدون شك دامنه فعالیت و تاثیر گذاریش در این عرصه را محدود خواهد کرد؛ ولی محتوای این کار را تغییر نخواهد داد. این بخش مهمی از تربیت و پرورش و جذب کارگران از همان ابتدای فعالیت در میان طبقه کارگر محسوب می شود. یعنی نمی توان گفت که در ابتدای کار، باید فقط به میان کارگران رفت و جای پای خود را با پرداختن به مسائل صرفا کارگری محکم کرد؛ و در مراحل بعد به بقیه جامعه پرداخت. نکته ”چه باید کرد“ و لنین اینست که سوسیال دمکرات ها باید با این سیاست به میان کارگران بروند. ابزارهای لازم برای تربیت و پرورش کارگران باید با همین جهت گیری ساخته شوند.

و بالاخره يك نکته در مورد روشنفکران و کارگران. یکی دیگر از انتقادهای مطرح شده به ”یادداشتها“ اینست که ما با بحث های خود، میان روشنفکران و توده کارگران دیوار کشیده ایم و همه توجه خود را به روشنفکران معطوف داشته، به آنان پر بها داده ایم؛ حال آنکه هدف لنین از نوشتن ”چه باید کرد“، نزدیک کردن روشنفکران به کارگران بوده است. در پاسخ به این انتقاد باید بگوییم که ما بارها ”چه باید کرد“ را زیر و رو کردیم، ولی اصلا به چنین هدفی برنخوردیم. زیرا لنین نه در مورد روشنفکران به طور عام، بلکه در مورد روشنفکران سوسیال دمکرات صحبت می کند. یعنی کسانی که نه تنها می خواستند بر جنبش طبقه کارگر تاثیر بگذارند و با آن پیوند بخورند، بلکه آگاهانه قصد رهبری سیاسی آن را داشتند. همه بحث لنین بر سر اینست که با چه سیاستی باید به میان کارگران رفت. لنین در ”چه باید کرد“، به ویژه آنجا که بحث حزب در میان است هیچ مرزی میان کارگر سوسیال دمکرات و روشنفکر سوسیال دمکرات نمی کشد. همه بحث هایی که لنین و دیگر متفکران و رهبران انقلابی طبقه کارگر جهانی در مورد ضرورت جذب هر چه بیشتر کارگران به درون حزب انقلابی پرولتاری کرده اند، به معنای اینست که ستون فقرات محکمی از پرولتارهایی که مسلح به ایدئولوژی و سیاست انقلابی و دارای مهارت های انقلابی هستند به وجود آید. ادامه کاری و پیگیری فعالیت انقلابی و در سطح بالاتر، انجام انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در گرو شکل گیری و قوام گرفتن چنین

تشکیلات رهبری کننده ای است. نیرویی که در صفوف حزب انقلابی طبقه کارگر گرد می آید (چه کارگر، چه روشنفکر) برای مدتهای طولانی نسبت به کل کارگران و زحمتکشان جامعه، اقلیت باقی خواهند ماند. و همانطور که تجربه نشان داده این مساله حتی سالیان سال در دوران ساختمان سوسیالیسم نیز ادامه خواهد داشت. پس برای اینکه ببینیم يك حزب نماینده واقعی طبقه کارگر هست یا نه، نمی توانیم به تعداد کارگرانی که در صفوفش عضویت دارد نگاه کنیم. اما در صورتی که يك حزب، تلاش مشخصی را برای جذب پیشروترین و انقلابی ترین اعضای طبقه کارگر در هر مقطع سازمان ندهد، یعنی نسبت به دامنه و عمق انقلابی که می خواهد سازماندهی کند و توان کیفی و کمی ضروری برای انجام این کار بی توجه مانده است. یا در واقع، اهمیت وظایف انقلابی خود را به درستی درک نکرده است.

اینها مجموعه نکاتی بود که در این فرصت مطرح کردنش را مفید و لازم دیدیم. ما مشتاقانه منتظر ادامه اظهار نظرها و انتقادهای همه خوانندگان "یادداشتهایی از مطالعه چه باید کرد" هستیم.
فردا از آن طبقه ی کارگر است

جمعی از فعالین کارگری (jafk)

آبان ماه ۸۷

Kargaran_fa@yahoo.com

Jafk.blogfa.com